

اقسام شرط از لحاظ فقهی و حقوقی

فاطمه یعقوبی جویباری*^۱

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۳/۲۰

چکیده

یکی از با اهمیت‌ترین مباحث مورد بررسی در حقوق مدنی مبحث عقود و تعهدات است، زیرا همه افراد در روابط شخصی و اجتماعی خود با آن سروکار دارند، در خرید و فروش‌ها، تنظیم قراردادهای، معاملات و تعهدات که با یکدیگر دارند، با توجه به خواسته‌ها و نیازها، شرط یا شروطی را ضمن عقد می‌آورند، پس از توافق نسبت به آن و انعقاد قرارداد، مکلف و متعهد به انجام آن می‌باشند. با توجه به اینکه تاکنون بررسی فقهی اقسام شرط، صورت نگرفت، لذا در این تحقیق بر آنیم تا اقسام شرط را از منظر فقه و حقوق موضوعه مورد بررسی قرار دهیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی: شرط، معامله، فقه امامیه، حقوق مدنی ایران.

۱- مقدمه

یکی از با اهمیت‌ترین مباحث مورد بررسی در حقوق مدنی مبحث عقود و تعهدات است، زیرا همه افراد در روابط شخصی و اجتماعی خود با آن سروکار دارند، در خرید و فروش‌ها، تنظیم قراردادها، معاملات و تعهدات که با یکدیگر دارند، با توجه به خواسته‌ها و نیازها، شرط یا شروطی را ضمن عقد می‌آورند، پس از توافق نسبت به آن و انعقاد قرارداد، مکلف و متعهد به انجام آن می‌باشند. شرط ضمن عقد بین طرفین به معنای آگاهی کامل متعاقدين از تمامی آثار و نتایج آن نیست و شاید طرفین عقدی قرار بگیرند که حتی نام آن را هم ندانند. از این رو آگاهی نسبت به آثار قراردادی که میان طرفین منعقد می‌شود امری ضروری است. شرط امری محتمل‌الوقوع در آینده که طرفین حدوث اثر حقوقی را متوقف بر حدوث آن امر محتمل‌الوقوع می‌نمایند. شرط در علم اصول به معنای هر امری که وجود آن برای تحقق امر دیگری لازم است و در اصطلاح حقوق و فقه به معنی مطلق تعهد است اعم از اینکه در ضمن عقد باشد یا مستقل از عقد. به‌طور کلی در تعریف شرط به معنای حقوقی و نه معنای منطقی و اصولی در فقه چنین آمده است «الشرط امر زاید علی الثمن و المضمن علی وجه التزام دون التعلیق...» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۲۲۵۶). در فقه شرط را به دو قسم تقسیم می‌کنند: شرط ابتدایی و شرط ضمن عقد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹: ۳۹۲). شروط به اعتبار صحت و بطلان به سه دسته تقسیم می‌شوند: شروط صحیح، شروط باطل، شروط باطل و مبطل.

به لحاظ حقوقی، باطل به دو دسته باطل و مبطل - باطل و غیر مبطل تقسیم می‌شود. شروط باطل و مبطل اثر انهدامی داشته و اگر ضمن عقدی بیابند، عقد و خود را از بین می‌برند، یعنی هم شرط باطل است و هم عقد، اما شروط باطل و غیر مبطل چنین نیست و تنها خود شرط باطل است و عقد به خاطر آن باطل نمی‌شود (امامی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۷). شروط باطل و مبطل عقد که توسط قانون‌گذار بیان شده‌اند به این قرار هستند: شرط خلاف مقتضای عقد، شرط مجهولی که جهل به آن موجب جهل به عوضین شود (منصور، ۱۳۸۷: ۲۳۴).

شروطی صحیح بر اساس آن چیزی که مورد توافق قرار می‌گیرد عبارت‌اند از: شرط صفت، شرط نتیجه، شرط فعل اثباتاً یا نفیاً (امامی، ۱۳۸۵: ۲۸۴). ماده ۲۳۴ قانون مدنی اقسام شرط را چنین بیان می‌کند: «شرط بر سه قسم است»: شرط صفت، شرط نتیجه، شرط فعل اثباتاً یا نفیاً. در تقسیم فقهی شرط یا صحیح است یا باطل و شرط صحت دارا این شرایط است: جایز باشد، مقدور باشد، غرض عقلایی داشته باشد، مخالف کتاب و سنت نباشد، منافی مقتضای عقد نباشد، مجهول نباشد، مستلزم امر محال نباشد، در متن عقد ملتزم به آن شده باشد، منجز باشد؛ و شرط باطل یعنی، شرطی که یکی از شروط نه‌گانه صحت را فاقد باشد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹: ۴۱۱). فصل چهارم قانونی مدنی که شامل مواد ۲۳۲ تا ۲۴۶ است از فقه امامیه اقتباس و تحت تأثیر نظریات شیخ انصاری تنظیم شده است مواد مذکور اقسام و احکام شرط را بیان نموده است. شروط جمع شرط است که گاهی به‌جای شروط شرایط هم می‌گویند. با توجه به اینکه تاکنون بررسی فقهی و حقوقی اقسام شرط، صورت نگرفت، لذا در این تحقیق بر آنیم تا اقسام شرط را از منظر فقه و حقوق موضوعه مورد بررسی قرار دهیم.

۲- معنای فقهی شرط

در کتاب‌های فقهی با همه گستردگی مباحث آن‌ها از شرط و ماهیت آن - با همه اهمیتی که دارد - بحث مستقلی نشده است؛ بلکه فقها ضمن بحث از فروع و احکام مختلف در ابواب گوناگون به مسائل شرط و احکام آن نیز در حد نیاز و ضرورت پرداخته و به همین مقدار بسنده کرده‌اند. نخستین فقیهی که به‌طور مستقل از شرط بحث کرده، شیخ انصاری است. وی در کتاب مکاسب به مناسبت شرط ضمن عقد به بحث تفصیلی از شرط پرداخته است. فقهای پس از ایشان نیز به تبع، از آن سخن گفته‌اند؛ لیکن در اینکه معنای شرط چیست اختلاف نظر دارند. برخی برای شرط معانی متعدد ذکر کرده‌اند. برخی دیگر آن را به یک معنای جامع - که معانی متعدد به آن برمی‌گردد - تعریف کرده‌اند. چنان‌که بنا بر دیدگاه دوم، در مراد از معنای جامع دیدگاه‌های مختلفی ابراز شده است که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌شود:

۱- شرط در عرف در دو معنا به کار می‌رود: یکی معنای مصدری که عبارت است از الزام و التزام به چیزی در عقد. شرط بدین معنا مصدر «شَرَطَ» است. شرط به معنای مصدری گاهی بر خود مشروط نیز اطلاق می‌شود. در این صورت، مصدر به معنای اسم مفعول است و مراد از آن چیزی است که شرط کننده خود را بدان ملزم ساخته است.

معنای دوم عرفی شرط عبارت است از چیزی که از نبود آن نبود مشروط لازم می‌آید، بدون ملاحظه اینکه از خودش بود مشروط لازم بیاید یا نه مانند طهارت برای نماز و گذشت سال برای وجوب زکات. صاحب این دیدگاه برای شرط دو معنای دیگر ذکر می‌کند؛ یکی شرط نحوی و دیگری شرط اصولی که اولی نزد نحویان و دومی نزد اصولیان و اهل معقول (فلاسفه) مصطلح است. تفاوت شرط اصولی با معنای دوم عرفی شرط آن است که معنای دوم عرفی اعم از شرط اصولی است، زیرا شرط به معنای دوم شامل سبب - یعنی چیزی که از وجود آن وجود مشروط و از عدم آن عدم مشروط لازم می‌آید - نیز می‌شود، برخلاف شرط اصولی که شامل آن نمی‌شود.

۲- شرط تنها یک معنا دارد و آن عبارت است از تقید و بسته بودن چیزی به چیزی دیگر؛ خواه این تقید و وابستگی واقعی و خارجی باشد، مانند وابستگی معلول به علت خود و یا جعلی و اعتباری، مانند وابستگی نماز به طهارت و عقد به آنچه ضمن آن شرط می‌شود (شرط ضمن عقد)

۳- شرط یک معنا دارد و آن لزوم وضعی است نه تکلیفی؛ بنابراین، الزامی که برابر با ایجاب (واجب کردن بر دیگری) است مصداق شرط نیست؛ بلکه مراد از الزام شرطی ملازم قرار دادن چیزی با شخص است؛ به گونه‌ای که جز با وفای به آن از وی جدا نمی‌شود. مفاد این معنا همان عهد می‌باشد که یکی از معانی شرط شمرده شده است. صاحب این دیدگاه سپس این احتمال را مطرح می‌کند که شرطیت - که مبدأ شرط می‌باشد - به معنای لزوم چیزی برای چیزی است و این لزوم یا مجعول به جعل شارع است، مانند لزوم طهارت برای نماز، یا مجعول به جعل غیر شارع، مانند شرط ضمن عقد که دو طرف عقد آن را جعل می‌کنند، از قبیل جعل خیار برای بیع و یا مجعول نیست، مانند لزوم وضع و محاذی قرار دادن شیء و خشک بودن محل برای سوزاندن آتش. در فرض آخر، ملزوم یا لازم به صورت تکوینی مجعول است، اما لزوم مجعول نیست. بر اساس این فرض، معنای دوم شرط (شرط اصولی)، معنایی مستقل نخواهد بود. صاحب این نظر در ادامه بحث می‌افزاید: لزوم، به موضوع خود، قیام حلولی دارد. این قیام تصحیح کننده عناوین: لازم، ملزوم، لَزْمٌ و یَلْزَمُ و مانند آن و نیز مبدأ اشتقاق آن‌ها است. ضمن آنکه لزوم، علاوه بر قیام حلولی به موضوع خود، قیام صدوری به جعل کننده لزوم دارد؛ زیرا لزوم طهارت برای نماز مجعول به جعل شارع است. لزوم به این اعتبار مبدأ عناوین: شَرَطٌ، یَشْرُطُ، شَارِطٌ و مشروط و مانند آن‌ها است. در مواردی که قیام صدوری متصور نیست، مانند شرایط واقعی، همچون محاذی قرار گرفتن شیء و خشک بودن محل برای سوزاندن، عنوان شَرَطٌ و یَشْرُطُ صادق نیست، بلکه عنوان شرط به معنای وصفی (آنچه از نبود آن نبود مشروط لازم می‌آید) بر آن صادق خواهد بود.

۴- شرط یک معنا دارد و آن عبارت است از جعل و تقریر خاص که بر دو گونه است؛ زیرا جعل گاه از باب الزام و التزام (یا التزام در التزام) است و گاه از باب تقيید. شرط به اعتبار نخست با «لام» و «علی» و به اعتبار دوم با «فی» متعدی می‌شود. بنابراین، «اشترط علیه» به معنای الزام و التزام و «اشترط فیه» به معنای تقيید (وابسته کردن چیزی به چیزی دیگر) است. البته شرایط در عقود، بیشتر مواقع یا پیوسته، از باب الزام و التزام (شرط فقهی) است. بر اساس این دیدگاه، اطلاق شرط به معنای دوم بر خود قید (آنچه از نبود آن نبود مشروط لازم می‌آید) از باب اطلاق خلق بر مخلوق است؛ چنان که شرط به معنای نخست نیز بر مشروط اطلاق می‌گردد. شرط به معنای تقيید نوعی جعل است که گاه عقل بدان حکم می‌کند، گاه شرع و گاه عرف که به ترتیب، شرط عقلی، شرعی و عرفی نامیده می‌شود.

۵- شرط در همه کاربردها یک معنا بیشتر ندارد و آن ربط و وابستگی چیزی به چیزی دیگر است و همه معانی عرفی و اصطلاحی به این معنا بازمی‌گردد. این ربط و وابستگی یا تکوینی است، مانند وابسته بودن معلول به علت خود، یا شرعی، مانند طهارت نسبت به نماز و یا جعلی محض، مانند شروط در معاملات.

صاحب این دیدگاه، در جای دیگر در توضیح شرط در عقد می‌گوید: شرط در عقد عبارت است از گونه‌ای ارتباط و همبستگی میان شرط و مشروط که یا مقتضی تعلیق مُنشَأ (انشاء شده در عقد) و عقد بر التزام مشروط علیه (کسی که علیه او شرط شده) به چیزی است و یا مقتضی تعلیق التزام او به مُنشَأ و وفای به آن بر چیزی به گونه قضیه مانع الخلو؛ زیرا آن دو گاهی در یک عقد جمع می‌شوند. توضیح تعریف یاد شده این است که شرط گاه به معنای تعلیق مُنشَأ و عقد بر التزام مشروط علیه به چیزی است؛ به گونه‌ای که اگر به آن ملتزم نمی‌شد، طرف دیگر، عقد را انشاء نمی‌کرد، مانند شرط کردن زوجه بر زوج، استقلال در مسکن یا سکونت در وطن را در عقد نکاح که در این صورت با قبول زوج، التزام تحقق می‌یابد و عقد صحیح خواهد بود؛ و گاه به معنای تعلیق التزام مشروط علیه به مُنشَأ و وفای به آن بر چیزی در خارج است که در این صورت، عقد مطلق است و آنچه تعلیق شده التزام مشروط علیه و وفای به آن است، مانند آنکه در خرید و فروش برده، خریدار معامله را به شرط با سواد بودن برده قبول کند. در این صورت عقد مطلق است، لیکن التزام فروشنده به عقد و وفای به آن معلق بر تحقق آن وصف (باسواد بودن برده) در خارج است. گاهی نیز هر دو نوع تعلیق با هم اجتماع می‌کنند، مانند اینکه یکی از دو طرف عقد، کاری معین همچون دوختن لباس را بر دیگری شرط کند. در این فرض، هم خود عقد بر التزام مشروط علیه به آن کار معلق است که با قبول وی تحقق می‌یابد و هم التزام او به این عقد و وفای به آن بر تحقق آن عمل (دوختن لباس) در خارج معلق می‌باشد.

به شرط کننده «شارط» به کسی که به نفع او شرط شده «مشروط له»، به کسی که به زیان او شرط شده و تعهد داده است «مشروط علیه» و به آنچه شرط شده «مشروط» گفته می‌شود. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۷: ۴/۶۳۵)

۳- معنای حقوقی شرط

پیش از این معنای لغوی و اصطلاحی شرط را بیان داشته و به معنای فقهی شرط پرداختیم، هم‌اکنون معنای شرط را از نگاه ترمینولوژی حقوق نظاره می‌کنیم.

در حقوق مدنی به دو معنا آمده است:

الف: امری است محتمل الوقوع در آینده که طرفین عقد یا ایقاع کننده، حدوث اثر حقوقی عقد یا ایقاع را (کلاً یا بعضاً) متوقف بر حدوث آن امر محتمل الوقوع نماید.
ب: وصفی که یکی از طرفین عقد، وجود آن را در مورد معامله تعهد کرده باشد بدون این که آن وصف، محتمل الوقوع در آینده باشد این شرط را شرط صفت گویند.
در فقه به معنی مطلق تعهد (اعم از ضمن عقد یا به طور مستقل و جدای از عقد) است به همین جهت شرط را به دو قسم تقسیم می کنند:

۴- اقسام شرط در فقه امامیه و قانون مدنی

در فقه امامیه و قانون مدنی شرط به سه قسمت تقسیم شده است: شرط صفت، شرط نتیجه و شرط فعل.
شرط صفت: شرط صفت همان طور که از اسمش پیدا می باشد عبارت است از این که در ضمن عقد شرطی مقرر شود دو عوض یا یکی از آن دو، وصف خاصی داشته باشد. (خویی، بی تا: ۱۷ / ۳۶۰)

صحت شرط صفت: اگر شرط صفت را قسیم شرط فعل و شرط نتیجه بدانیم و آن را صحیح دانسته باشیم، در مورد شرط صفت سه نظریه وجود دارد، نظریه‌ی بطلان شرط صفت.

بطلان شرط صفت: این نظریه توسط محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب مطرح شده است، ایشان می فرمایند: و علیه فشرط الوصف لابد من ارجاعه الی التوصیف و الخيار من باب تخلف الوصف لا تخلف الشرط و علیه یسقط جمله من المباحث المختة بخصوص الشرط. (اصفهانی، ۱۴۱۸ ق: ۵ / ۱۷۶) در تبیین این مطلب توجه به یک نکته‌ی اساسی ضروری است و آن این که آیا «شرط صفت» با «خيار تخلف وصف» یکی است یا اینها دو عنوان مستقل بوده و دارای آثار و احکام متفاوت می باشند؟ اگر این دو عنوان، تعبیر از یک حقیقت باشند و بین آنها تفاوتی نباشد برگشتش به این است که چنان چه وصف مشروط در کالا وجود نداشت، خيار تخلف وصف برای مشروط له ایجاد می شود نه خيار تخلف شرط.
در این فرض که این دو عنوان اشاره به یک حقیقت باشد، نباید در صحت آن شرط تردید کرد و این همان مطلبی بود که مرحوم محقق اصفهانی به آن اذعان دارند. (جهانگیری، ۱۳۹۱: ۲۷)
حاصل نظر فقها به دست آمده از کتب فقهی که شرط صفت (انصاری، ۱۴۱۵ ق: ۳ / ۳۴) و خيار تخلف شرط (انصاری، ۱۴۱۵ ق: ۲ / ۴۲۱) را در دو مبحث منفصل از یکدیگر مورد بحث و نظر قرار داده اند: می توان به این نتیجه رسید که: عنوان شرط صفت غیر از خيار تخلف وصف است.

محقق اصفهانی استدلالش در مورد حکم به بطلان شرط صفت این گونه است که: شرط یعنی التزام و الزام؛ همچنین در شرط صفت تعهد و التزام غیر قابل تصور می باشد.
در توضیح این مطلب باید گفت صحت تعهد و التزام در جایی است که سبب حصول شیء مورد التزام شود و یا این که تعهد و التزامی برای تحصیل و به دست آوردن آن شیء برای باشد. ولیکن اگر در حصول و در تحصیل شیء مورد التزام اثری از التزام نداشته باشد؛ تعهد و التزامی غیر معقول خواهد بود، به عبارتی این گونه التزام و تعهد غیر عقلی می باشد. لذا تحقق و عدم تحقق وصف، در شرط صفت، متوقف بر حصول و عدم حصول اسباب خارجی آن است و ربطی به التزام متعهد ندارد؛ یعنی زمانی آن وصف ایجاد می شود که تحقق وصف در خارج محقق شود و در صورتی که محقق نشود، وصف نیز به وجود نمی آید، پس تحقق و عدم تحقق وصف، به تعهد و التزام شخص بی ربط می باشد. (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۱۷۶)

نظریه برگشت شرط صفت به شرط نتیجه: در بیان محقق اصفهانی گفته شد که: التزام به وصفی در کالا، غیر معقول است؛ زیرا تحقق یا عدم تحقق وصف، ربطی به التزام و تعهد شخص ندارد و تابع اسباب وجودی خود می باشد، حال آنکه علی رغم این مطلب عقلایی، طرفین در قرارداد، شرط وصف را درج می نمایند و در حقیقت نظرشان به جعل خيار در فرض عدم وجود شرط است؛ به این معنا که آنچه اراده‌ی حقیقی طرفین به آن تعلق گرفته است، جعل خيار است؛ یعنی طرفین لحاظ می کنند که اگر فلان وصف در کالا نباشد، متعهد له خيار فسخ داشته باشد، از طرفی چون این نتیجه (حق خيار) به نفس اشتراط در عقد حاصل می شود، پس شرط صفت به شرط نتیجه بازمی گردد.

برای مثال، فرض کنید طرفین قراردادی را به این شکل منعقد کرده اند: «من فلان شیء را از شما می خرم به شرطی که به هفت روز، حق خيار داشته باشم» و طرف مقابل این را می پذیرد. بدون شک این شرط، شرط نتیجه خواهد بود؛ زیرا مشروط به

نفس اشتراط حاصل می‌شود. حال اگر مفاد قرارداد طرفین چنین باشد: «من فلان شیء را از شما می‌خرم به شرطی که فلان وصف را داشته باشد»، در اینجا چون از یک طرف «شرط» یعنی تعهد و التزام و از طرف دیگر التزام نسبت به وصف خارجی معقول نیست، پس در حقیقت آنچه طرفین اراده کرده‌اند این است که: «من فلان شیء را می‌خرم به شرطی که اگر فلان وصف را نداشت، حق خیار داشته باشم.» در این صورت نیز حق خیار به صرف اشتراط حاصل می‌شود و در نتیجه برگشت شرط وصف به شرط نتیجه است. (ایروانی نجفی، ۱۳۸۴: ۶۶/۲)

نظریه صحت شرط وصف: در برابر دو گروه قبلی، سید یزدی و امام خمینی و عده‌ای دیگر از علماء (موسوی خمینی، ۱۴۱۸: ۲/۲۷۱) معتقدند که شرط وصف، به‌عنوان یک نهاد حقوقی مستقل در مقابل «خیار تخلف وصف» صحیح بوده، اعتبار عرفی و عقلایی نیز دارد. (جهانگیری، ۱۳۹۱: ۲۹)

اما خمینی در این باره می‌فرماید: «و حکم شرط الوصف خیار التخلّف عند فقدانہ و هذا أيضاً أثر مطلوب و لأجلہ کان اشتراطہ متعارفاً بلا ریب. فما فی تعلیقات بعض أهل النظر: من الإشکال العقلي فیہ و إرجاعہ إلى الوصف ناشئ من عدم الالتفات إلى ما فی الأسواق العقلائیة و من توهم کون الشرط التزاماً بعمل، أو تعهداً بشئ، مع أنه أوسع من ذلك؛ إذ هو قرار خاص فی البیع و نحوه و الالتزام المذكور فی «القاموس» و نحوه، لیس المراد منه إلّا القرار، لا ما وقع فی کلمات الفقهاء أحياناً». (موسوی خمینی، ۱۳۸۸: ۵/۳۱۴)

در تبیین بحث باید گفت: آیا صرفاً حق خیار است و یا علاوه بر آن، امکان الزام متعهد نیز وجود دارد؟ معروف و مشهور معتقدند که اثر تخلف وصف، حق خیار است و همین نظریه در تعریف و تفسیر «شرط وصف» به نوعی منعکس شده است. همان‌طور که در ابتدای بحث اشاره کردیم فقهای عظام در تعریف شرط صفت گفته‌اند: «شرط صفت عبارت از این است که در ضمن عقد مقرر شود دو عوض یا یکی از آن دو، وصف خاصی داشته باشد». این که عوض یا عوضین، وصف خاصی داشته باشد، ربطی به اراده و التزام طرفین ندارد؛ پس معنای «شرط صفت» این نیست که «مبیع» مثلاً دارای چنین صفتی باشد والا شرط صفت لغو خواهد بود، بلکه به این معنا است که متعهد علیه ملتزم می‌شود که مبیع دارای صفت مشروط باشد و نباید پنداشت که همیشه التزام و تعهد، به معنای التزام به انجام کاری است، بلکه ممکن است التزام در امور مربوط به عقیده یا حتی امور خارجی باشد. (جهانگیری، ۱۳۹۱: ۲۹)

ضمانت اجرای تخلف از شرط صفت: قانون مدنی با پیش‌بینی تخلف از شرط صفت برای آن ضمانت اجرای را در نظر گرفته است و در صورت تخلف ایجاد حق خیار فسخ را قرار داده است.

به دستور ماده ۲۳۵ ق.م که مقرر شده است: «هرگاه شرطی که در ضمن عقد شده است شرط صفت باشد و معلوم شود آن صفت موجود نیست کسی که شرط به نفع او شده است خیار فسخ خواهد داشت.»

از این‌رو برخی حقوقدانان با این نظر موافق بوده و آن را برگزیده‌اند. (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۳/۱۳۳) ولیکن از دیدگاه فقهی در رابطه با ضمانت اجرای تخلف از شرط صفت با دو نظریه روبه‌رو هستیم، یکی نظریه انصاری صاحب مکاسب و دیگری نظریه سید کاظم یزدی صاحب کتاب عروۃ الوثقی؛ در نظریه اول برای ضمانت اجرای تخلف از شرط صفت حق خیار (انصاری، ۱۴۱۵ ق: ۳/۳) و در نظریه دوم ایجاد حق خیار و امکان الزام متعهد به شرط (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ ق: ۲/۴۸۰) را نیز صحیح می‌دانند.

۵- شرط نتیجه

ماده ۲۳۴ ق.م: شرط نتیجه آن است که تحقق امری در خارج شرط شود؛ یعنی اثر تحقق یک عمل حقوقی در ضمن عقد و یا به‌عبارت‌دیگر، شرط تحقق اثری به دنبال تحقق امری بدون این که برای تحقق آن اثر اراده‌ی جدیدی به کار رود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۳۸۵) را شرط نتیجه می‌گویند.

صحت و بطلان شرط نتیجه: به دستور ماده ۲۳۴ ق.م شرط نتیجه از شروط صحیح می‌باشد؛ در این ماده؟ آمده است: «شرط نتیجه آن است که تحقق امری در خارج شرط شود». ولیکن در فقه اسلامی بعضی شرط نتیجه را صحیح و بعضی باطل و بدون اثر می‌دانند.

دلایل قائلین به ابطال شرط نتیجه:

دلیل اول: اعمال حقوقی دارای اسباب خاص می‌باشند و آن‌ها را نمی‌توان با شرط به انجام رساند. (انصاری، ۱۴۱۵ ق: ۶/۶۰)

در پاسخ به این نظر آمده است: و إن أريد حصول الغايه بنفس الاشرط، فإن دلّ الدليل الشرعي على عدم تحقق تلك الغايه إنا بسببها الشرعي الخاص كالزوجيه و الطلاق و العبوديه و الانتاق و كون المرهون مبيعاً عند انقضاء الأجل و نحو ذلك كان الشرط فاسداً لمخالفته للكتاب و السنه. كما أنه لو دلّ الدليل على كفايه الشرط فيه كالكاله و الوصايه و كون مال العبد و حمل الجاريه و ثمر الشجره ملكاً للمشتري فلا إشكال. (انصاری، ۱۴۱۵ ق: ۱۶/۶)

از این رو اعمال حقوقی بر دو قسمت می‌باشند؛ بعضی از آن‌ها در شرع اسلام تحققش با اسباب مشخص تعیین شده است، مثل طلاق؛ لذا شرط کردن این دسته از اعمال حقوقی به صورت شرط نتیجه غیر صحیح خواهد بود؛ اما در روبروی این گونه اعمال حقوقی، اعمال حقوقی دیگری وجود دارند که سبب شرعی خاصی برایشان نمی‌باشد و به اراده‌ی طرفین بستگی دارد و همان اراده برای ایجادش کفایت می‌نماید، مثل وکالت، وصایت و قس علی‌هذا که در این دسته از اعمال حقوقی شرط نتیجه قابل پیش‌بینی و صحیح می‌باشد. لذا باید گفت اکثر اعمال حقوقی در این دسته‌ی دوم قرار می‌گیرند تا جایی که گروه اول، به‌عنوان استثنا شناخته شده‌اند. (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۳/۱۳۹)

دلیل دوم: نتیجه قابل تملک نیست؛ ایرادی بر این دلیل وارد شده است که برخی گفته‌اند: شرط همیشه مملوک مشروط له است و از سوی دیگر اعمال حقوقی قابلیت مملوک شدن برای شخص را ندارند. (طباطبایی، ۱۴۱۶ ق: ۱۲/۷۱)

در پاسخ به این اشکال گفته‌اند: إنما یمنعان عنه إذا كان مفاد الشرط فی العقد تمليک الشرط للمشروط له، كما هو الظاهر و یقتضيه مناسبه بیاب شرط الفعل و باب الإقرار و نحوهما. أما لو كان مفاده مجرد الالتزام للمشروط له بالشرط، فمرجهه إلی إنشاء شرط نتیجه فی ضمن العقد و لا بأس به عملاً بعموم نفوذ الشرط، إلا إذا كان مفهومه لا ینشأ إلا بسبب خاص، فان عموم الشرط حیث لا یصلح لتشریح صحه إنشائه بدون ذلك السبب، لأنه یكون مخالفاً للكتاب، فیدخل فی الشرط الباطل. (طباطبایی، ۱۴۱۶ ق: ۱۲/۷۲) یعنی اگر مفاد شرط، جعل تملیک مشروط برای مشروط له باشد، ایراد وارد است، اما اگر مفاد شرط، مجرد التزام برای مشروط له به شرط باشد، ایراد وارد نیست، زیرا در فرض دوم، نتیجه یعنی مشروط در ضمن عقد شرط شده است و با توجه به عموم ادله‌ی شروط، این اشتراط صحیح خواهد بود.

در نتیجه باید گفت شرط نتیجه صحیح بوده به شرط آن که بین اعمال حقوقی تفکیک قائل شویم، یعنی بعضی اعمال حقوقی تحققش علاوه بر رضایت و اعلام آن، و همراه با اعمال اراده‌ی طرفین نیازمند سبب خاصی نیز است، مثل نکاح و طلاق و بعضی دیگر از اعمال حقوقی نیز می‌باشند که برای تحققشان تنها اعمال اراده کافی است. از این رو دسته نخست از موارد فوق‌الذکر با شرط نتیجه محقق نمی‌شوند و دسته دوم قابل شرط شدن به صورت شرط نتیجه می‌باشند.

ضمانت اجرای تخلف از شرط نتیجه: وقتی از تخلف صحبت می‌کنیم، تخلف ناظر به عقد صحیح است، اما اگر عقد یا شرط باطل باشد، اثری ندارد تا نوبت به اجرا و سپس تخلف برسد. پس تخلف، مترتب بر صحت عقد است. از طرف دیگر نتیجه‌ای که به صورت شرط نتیجه شرط شده است، یا به نفس اشتراط حاصل می‌شود یا خیر. در صورت اول مقصود حاصل است، ولی اگر نتیجه به نفس اشتراط حاصل نمی‌شود، معلوم می‌شود که عقد، ممتنع عقلی یا شرعی بوده است و اگر طرفین، ممتنع عقلی یا شرعی را در ضمن عقد شرط کردند، معلوم می‌شود که این شرط از همان ابتدا باطل بوده است. (جهانگیری، ۱۳۹۱: ۳۳)

۶- شرط فعل

به دستور ماده ۲۳۴ ق. م، شرط فعل اثباتاً و یا نفیاً یکی از شروط قانونی می‌باشد، در این ماده آمده است: شرط فعل آن است که اقدام یا عدم اقدام به فعلی بر یکی از متعاملین یا بر شخص خارجی شرط شود. حال باید توجه داشت کاری که موضوع شرط قرار می‌گیرد ممکن است فعل مادی و مثبت باشد مانند ساختن عمارت یا مواظبت از کودک یا تعمیر ماشین معین، یا فعل مادی منفی باشد، مانند باز نکردن پنجره و نبریدن درخت و کار نکردن برای دیگران، یا ممکن است ناظر به انجام دادن عمل حقوقی مانند فروش یا دادن رهن باشد و یا خودداری از آن مانند اجاره ندادن ملک یا خودداری از فروش اتومبیل. (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۳/۱۴۱)

امکان تخلف از شرط فعل مادی: دو نظریه در فقه برای امکان تخلف از شرط فعل مادی و عدم آن وجود دارد، اولین نظریه این است که چنین امکانی وجود ندارد (محقق داماد، ۱۳۸۸: ۳۳) و دومین نظریه بر امکان تخلف از این شرط است، این نظریه از اشهر بین فقها می‌باشد. (انصاری، ۱۴۱۵: ۱۶/۶۲)

ضمانت اجرای تخلف از شرط فعل: اگر شرط فعل نقض شود به دستور مواد ۲۳۷ تا ۲۳۹ ق.م عمل خواهد شد؛ ماده ۲۳۷ ق.م- هرگاه شرط در ضمن عقد شرط فعل باشد اثباتاً یا نفیاً کسی که ملتزم به انجام شرط شده است باید آن را بجا بیاورد و در صورت تخلف طرف معامله می‌تواند به حاکم رجوع نماید تقاضای اجبار به وفا شرط بنماید.

ماده ۲۳۸ ق.م- هرگاه فعلی در ضمن عقد شرط شود و اجبار ملتزم به انجام آن غیرمقدور ولی انجام آن به وسیله شخص دیگری مقدور باشد حاکم می‌تواند بخرج ملتزم موجبات انجام آن فعل را فراهم کند.

ماده ۲۳۹ ق.م- هرگاه اجبار مشروط علیه برای انجام فعل مشروط ممکن نباشد و فعل مشروط هم از جمله اعمالی نباشد که دیگری بتواند از جانب او واقع سازد طرف مقابل حق فسخ معامله را خواهد داشت.

با توجه به مواد ذکر شده دو ضمانت اجرا برای نقض شرط فعل می‌باشد، یکی اجبار به انجام تعهد و دومی حق فسخ و در فقه ضمانت اجرا شرط فعل نیز دو مورد می‌باشد، اولی: امکان اجبار مشروط بر انجام شرط و دومی: حق فسخ. (جهانگیری، ۱۳۹۱: ۳۷)

شرط فعل حقوقی منفی: وقتی ضمن عقد شرط شود که یکی از طرفین عقد از انجام عمل حقوقی بپرهیزد، شرط فعل حقوقی منفی می‌باشد. در مثال باید گفت: فرض کنیم در عقد اجاره‌ای شرط مؤجر است که مورد اجاره توسط مستأجر به شخص دیگری اجاره داده نشود؛ یا زوجه در عقد نکاح شرط می‌گذارد زوج تا پایان بقای عقد ازدواج نکاح مجدد انجام ندهد، به عبارتی هر عملی که انجام ندادن آن شرط شود و یکی از طرفین عقد متعهد به انجام آن شود؛ همان‌طور که مثال‌های فوق اجاره دادن مستأجر که عمل مثبتی است، ترکش شرط شده و مستأجر تعهد به ترک آن نموده است و همچنین نکاح مجدد، اگرچه شرعاً مجاز می‌باشد و فعل مثبت است، اما ترک آن که فعل منفی می‌باشد شرط شده است و زوج متعهد به آن شرط گردیده است، لذا به آن فعل حقوقی منفی گفته می‌شود؛ زیرا فعل حقوقی منفی در مقابل فعل حقوقی مثبت است و ترک فعل، فعل حقوقی مثبت برابر با فعل حقوقی منفی می‌باشد. حال در این مسئله نکته‌ای که مطرح می‌شود، تخلف از این شرط است که در صورت تخلف از این شرط تکلیف شرط چه می‌شود؟ پیش از بررسی این مسئله باید در نظر داشت که در قانون مدنی و در فقه اسلامی مسئله تخلف از این شرط به صورت مستقل و مشخص بررسی نشده است و تنها از مصادیق و معاملات بیان شده و با بررسی تحلیل‌های حقوقی و استدلالات متعدد ارائه شده در این موارد، حکمی استنتاج شده است، لذا در دو مبحث به این مسئله خواهیم پرداخت.

۷- وضعیت قرارداد منهی عنه از حیث صحت و بطلان

بحث در اینجا این است که مشروط علیه تخلف کرده و عمل حقوقی منهی عنه را ترک نکرده و انجام داده است، این که وضعیت این معامله چه صورتی دارد، به اعتقاد بعضی باطل و به نظر بعضی دیگر صحیح می‌باشد؛ البته بعضی دیگر این شرط را غیر نافذ می‌دانند.

نظریه بطلان عمل حقوقی منهی عنه: گروهی از فقها نظرشان بطلان معامله منهی عنه در مسئله مورد بحث می‌باشد؛ شیخ انصاری در خیار مجلس (انصاری، ۱۴۱۵ ق: ۵/ ۵۷)، یزدی در کتاب الاجاره (طباطبائی یزدی، ۱۴۰۹ ق: ۲/ ۶۰۷) و محقق داماد نیز همین نظریه را برگزیده‌اند. (محقق داماد، ۱۳۸۸: ۲۵۶)

دلایل قائلین به بطلان را می‌توان به این صورت فهرست نمود:

اول: نهی باعث فساد است.

مطابق این استدلال، نهی در معاملات باعث فساد معامله می‌شود.

دوم: عدم قدرت شرعی بر معامله‌ی دوم

این استدلال از طرف محقق نائینی مطرح شده است؛ در توضیح این استدلال باید گفت: در جایی که مشروط‌له بر مشروط‌علیه، شرط عدم فسخ یا هر عمل حقوقی دیگری کرده باشد، وفای به عقد تکلیف و لازم است؛ حال اگر مشروط‌علیه، با شرط مخالفت کرد و عقد را فسخ نمود، مرتکب کار حرامی شده است، زیرا با نهی تکلیف مخالفت کرده است و در نتیجه حکم وضعی معامله‌ی دوم یا فسخ در مثال ایشان محقق نمی‌شود؛ زیرا همان‌طور که تکلیف، مشروط به قدرت عقلی است، مشروط به قدرت شرعی نیز می‌باشد و می‌دانیم که نهی شارع، موجب سلب قدرت شخص می‌شود.

و قول محقق داماد چنین است: به عبارت دیگر از یک‌سو شخص به خاطر نهی‌ای که به معامله‌ی دوم تعلق گرفته است، قدرت شرعی بر معامله‌ی دوم ندارد و از سوی دیگر «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» در نتیجه معامله‌ی دوم اصلاً منعقد نمی‌شود.

سوم: عدم سلطه بر معامله‌ی دوم؛ این استدلال مورد توجه اکثر محققانی که اعتقاد به بطلان دارند، قرار گرفته است و اساس اختلاف بین علما در حل همین مسئله است. برخی معتقدند که ادله‌ی وجوب وفاء، مستلزم عدم سلطه‌ی مشروط‌علیه بر ترک آن است، با این بیان که ادله‌ی وجوب وفاء، موجب ثبوت حق برای مشروط‌له می‌گردد و این حق، مانع از تصرفات منافی با آن می‌شود و در نتیجه، عمل مشروط‌علیه از نظر فقهی به دلیل تجاوز به حق مشروط‌له بی‌اثر خواهد بود.

چهارم: تمسک به عموم احوالی «المؤمنون عند شروطهم» (جهانگیری، ۱۳۹۱: ۴۷)

«المؤمنون عند شروطهم» همان طور که دارای عموم افرادی است، دارای عموم احوالی نیز هست و بنابراین، شامل جمیع حالات از جمله حالت بعد از وقوع فسخ می‌شود؛ یعنی مقتضی لزوم به شرط اعم از حالت قبل از فسخ و بعد از آن است. نتیجه آن- که عمل فسخ به دلیل مخالف بودن با عموم دلیل وفای به شرط بی‌اثر خواهد بود. (انصاری، ۱۴۱۵ ق: ۵/ ۵۷)

نظریه صحت عمل حقوقی منهی‌عنه: در مقابل بطلان عمل حقوقی منهی‌عنه عده‌ای از صاحب‌نظران در فقه و حقوق به صحت این عمل حقوقی قائل می‌باشند؛ از دستور ماده ۲۲۳ ق. م^۵ هر معامله که واقع شده باشد محمول بر صحت است مگر این که فساد آن معلوم شود. به عنوان دلیل عام می‌توان بهره برد.

نظریه عدم نفوذ عمل حقوقی دوم (منهی‌عنه): در رابطه با این نظریه باید گفت: وقتی شرط در ضمن معامله به نفع متعهدله ایجاد شود، به نوعی حق برای متعهدله نسبت به معامله دوم یعنی عمل حقوقی منهی‌عنه ایجاد می‌شود، به عبارت دیگر، مشروط‌علیه با قبول شرط فعل حقوقی منفی، سلطه‌ی خود را نسبت به مورد شرط در محدودیت قرار داده و حق تصرف منهی‌عنه را با اختیار و اراده‌ی خود، از خود سلب می‌نماید و در نتیجه علی‌رغم سلطه بر عمل حقوقی منهی، آن عمل حقوقی را انجام می‌دهد و این مثل آن است که در ملک دیگری تصرف نموده باشد، زیرا وقتی عمل حقوقی منفی، یعنی ملکی مورد معامله قرار گرفته و نگرفته، پس تصرف در ملک جایز و غیرجایز خواهد بود و در این صورت ملک را مالک شده و یا ملک دیگری خواهد بود؛ به عبارت دیگر، معامله‌ی او، مشمول معاملات فضولی و غیر نافذ است.

۸- ایجاد حق فسخ برای مشروط‌له

اگر مشروط‌علیه، برخلاف شرط، عمل حقوقی منهی را انجام داد، آیا برای مشروط‌له حق فسخ ایجاد می‌شود یا خیر؟ این بحث ارتباط تنانگی با بحث قبل دارد زیرا که اگر معتقد شدیم که عمل حقوقی دوم، باطل و بلااثر است در این جا برای مشروط‌له نسبت به معامله‌ی اول، حق فسخ ایجاد نمی‌شود زیرا در این فرض، اساساً تخلف از شرط محقق نشده است تا مشروط‌له به استناد خیار تخلف شرط، حق فسخ پیدا کند؛ اما اگر عمل حقوقی دوم را صحیح و یا حتی غیرنافذ دانستیم، می‌توان گفت که به علت تخلف مشروط‌له از شرط، خیار تخلف شرط برای وی پیدا می‌شود. (جهانگیری، ۱۳۹۱: ۵۲)

۹- نتیجه‌گیری

در اصطلاح اصولی، فقهی و حقوقی شرط در موارد مختلف به کار می‌رود و استفاده‌های گوناگون دارد. در حقوق مدنی واژه‌ی شرط در دو مفهوم بارز و شایع به کار رفته است:

امری که در تحقق یا نفوذ عمل یا واقعه‌ی حقوقی به آن وابسته است مانند قصد، رضا، مورد معامله، اهلیت دو طرف و مشروعیت جهت معامله که شرایط اساسی صحت معامله‌اند؛ ولی شرطی که عدم آن به عدم عقد می‌انجامد مانند قصد که سبب عقد است باید از عوامل نفوذ و تأثیر عقد (شرط) مانند رضا تفکیک شود. همچنین شرط منفی یا مانع نفوذ سبب نیز با شرط تفاوت دارد. چنان که هر گاه نشوز زن مانع نفقه باشد شوهر باید وجود مانع را اثبات ولی اگر تمکین زن از شوهر از شرایط الزام شوهر به انفاق زن به شمار رود زن باید وجود این شرط را نیز اثبات کند.

توافق ضمن عقد اعم از صریح یا ضمنی، توافق‌های ضمن عقد خود بر دو نوعند: برخی از توافق‌ها نمی‌توانند به عنوان تعهد و التزام مستقل باشند و باید تابع عقد دیگر قرار بگیرند مانند وصف مورد معامله و زمان اجرای آن که به صورت شرط صفت و اجل مورد توافق دو طرف در عقد اصلی قرار می‌گیرد. ولی پاره‌ای از توافق‌های ضمن عقد، می‌توانند خود به عنوان قرارداد مستقل باشند و لازم نیست که ضمن عقد دیگری درباره آن‌ها توافق صورت گیرد ولی دو طرف، به دلایلی، ضمن عقد لازمی نسبت به آن‌ها توافق می‌کنند. چنین توافق‌هایی را که جنبه‌ی تعهد فرعی در قرارداد اصلی دارند، شرط ضمن عقد نامند مانند شرط وکالت ضمن عقد نکاح یا شرط مضاربه ضمن عقد بیع. پاره‌ای از این شروط به نفس اشتراط حاصل می‌شوند و شرط نتیجه نام دارند. همه‌ی مباحثی که تا کنون در رابطه با شرط ضمن عقد گفته‌ایم، چه در شرط صفت و فعل و چه در شرط نتیجه، در صورتی است که شرط، صحیح و نافذ باشد؛ اما اگر شرطی باطل بود، یعنی شرایطی را که برای شرط ضمن عقد مقرر است واجد نبود، هیچ گونه اثری بر آن مترتب نخواهد بود.

این که گفتیم با فسخ یا اقاله‌ی تعهد اصلی تعهد تبعی باطل می‌گردد، در جایی است که تعهد تبعی دارای سبب خاص و تشریفات معینه‌ای نباشد، اما اگر این چنین باشد که مثلاً: در ضمن عقد بیع، بایع بر مشتری شرط می‌کند که باید متعهد شوی دختر خود را به ازدواج پسر در آوری و مشتری متعهد شد و به شرطش نیز عمل کرد؛ یعنی پس از انجام بیع دختر خود را به عقد پسر

بایع در آورد در اینجا درست است که اصل تعهد مشتری نسبت به تزویج دختر خود به پسر بایع تبعی بوده است، اما نکاح پسر بایع و دختر مشتری برای خود سبب خاص؛ یعنی عقد نکاح را دارد و با بطلان معامله اصلی این نکاح باطل نمی‌گردد، اما اگر نکاح دختر مشتری به صورت «شرط نتیجه» در عقد بیع شرط شده بود؛ یعنی بایع به مشتری گفته است: من خانه‌ام را به تو می‌فروشم به شرط این که دختر تو زن فرزند من باشد؛ یعنی دیگر دنبال اجرای عقد نکاح نروند و با همین شرط بخواهند نکاح را تمام شده تلقی کنند، اصل شرط باطل است. آن چه در رابطه با شرط، انواع و احکام آن بیان شد، در فقه نیز وجود دارد، این که فقه و قانون مدنی دارای مشترکاتی بسیار می‌باشد بدین جهت است که قانون مدنی برگرفته از فقه اسلامی است و احکام فقهی را در قالب مواد قانونی بیان نموده است.

مراجع

۱. اصفهانی، محمد حسین، حاشیه کتاب المکاسب، قم، انتشارات محقق، ۱۴۱۸ ق.
۲. امامی. سید حسن، حقوق مدنی، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۵ ش.
۳. انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، تحقیق و تبیین: انصاری، محمد حسین، قم، انتشارات کنگره جهانی بزرگداشت دویستمین سالگرد تولد شیخ انصاری، ۱۴۱۵ ق.
۴. ایروانی نجفی، علی، حاشیه المکاسب، دو جلدی، تهران، انتشارات کیا، ۱۳۸۴.
۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۶.
۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۸.
۷. جهانگیری، محسن؛ یزدانی، غلامرضا، (۱۳۹۱)، بررسی اقسام شرط و آثار آن با تکیه بر نقض تعهد، مجله آموزه های فقه مدنی، مشهد دانشگاه علوم رضوی، ۵، ۲۵-۴۵.
۸. خوبی، سید ابوالقاسم، بی تا، مصباح الفقاهه، بی جا.
۹. طاهری، سید حبیب‌الله، حقوق مدنی، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
۱۰. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، عروة الوثقی، بیروت، انتشارات موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ ق.
۱۱. طباطبائی حکیم، سید محسن، مستمسک عروة الوثقی، چهارده جلدی، قم، انتشارات دارالتفسیر، ۱۴۱۶ ق.
۱۲. قاسم زاده، سید مرتضی، حقوق مدنی، اصول قراردادهای و تعهدات، تهران، انتشارات دادگستر، ۱۳۸۷.
۱۳. کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادهای، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۷.
۱۴. محقق داماد، سید مصطفی، نظریه عمومی شروط و الزامات در حقوق اسلامی، تهران، انتشارات مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۵. منصور، جهانگیر، قانون اساسی و قانون مدنی، تهران، انتشارات دوران، ۱۳۸۷.
۱۶. موسوی بجنوردی، محمد، قواعد فقهیه؛ تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۹.
۱۷. موسوی خمینی، سید روح اله، کتاب البیع، تهران، انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸.
۱۸. موسوی خمینی، سید مصطفی، الخیارات، تهران، انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۸.
۱۹. هاشمی شاهرودی، سید محمود، فرهنگ فقه، تهران، انتشارات موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۷.

